

عزیزم مخالف کلمه هایی را که زیر آن ها خط کشیده شده است بنویس.

روزی بود و روزگاری. مردی بود که گوسفندهای زیادی داشت. او آدم درست کاری نبود.



اما چوپانی داشت که از گوسفندهای او نگه داری می کرد و مرد درست کار و راست گویی



بود. چوپان هر روز شیر گوسفندان را می دوشید و به خانه ی صاحب گوسفندها می برد. او



هم آب در آن می ریخت و شیر را دو برابر می کرد و به مردم می فروخت. چوپان هر بار او



را نصیحت می کرد و می گفت: این کار درست نیست اما او به حرف های چوپان گوش



نمی داد و لبخندی می زد و می گفت: «تو چوپانی ات را بکن و



مزدت را بگیر!»

